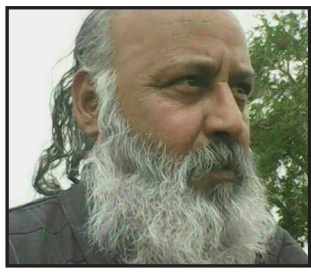


باشد که به دست خویش خونم
شبها گذرد که دیده نتوانم بست
ریزی
مردم همه از خواب و من از فکر
تا جان بدهم دامن مقصود
به دست
تو مست

سعدی



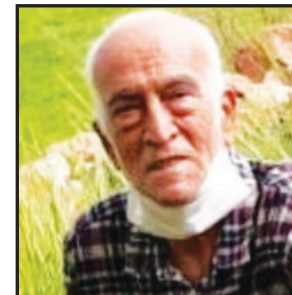
اشرف السادات کمانی



کیهان ژولیده انارکی



تقی جهانبخشی



منصور پیروزان

چشمان زمان خنده در آن می بینم
یک چشم نگاه آسمان می بینم
در خاطره ها عشق به شیدایی گفت
گل بوسه به لب های نهران می بینم
چون تیر نشسته ست به قلب عاشق
شادی به دل اهل جهان می بینم
احساس من از عشق قوی تر باشد
چون در دل خود بازی جان می بینم
در گرمی دلچسب تموز امسال
دردی ست، همه بسته دهان می بینم
شاید که نفس آمدنش، آسان نیست
تا خستگی و درد عیان می بینم
"سالی که نکوست از بهارش پیداست"
چشمان تو را مزده رسان می بینم

سروده ی ۱۹ تیرماه ۱۳۹۹ به
مناسبت سالگرد ازدواج

ستاره صیاد فتوت

فرود آمد.. آه تمامشان به غروب پیوستند و تو دوباره ، از انتظارهایم از بخ بستگی اشک ها، بر گونه هایم حس نکردی و ندانستی... آه هنوز هم تا بدون پایان منتظرم	واژه های بغض هایم نوشتم بر بال قاصدک سفیدم که با رقص نسیم غروب گرم و داغ تیر ماه ، به کویت، و به تپش های قلب مهربانت برسد ولی بین راه قاصدک مهربانم ، به دست طوفان بر خارهای زهر آلود شوره زارها ،
---	--

خیالی نیست ای دنیا اگر با ما نمی سازی
سوار توسن عشقی درون سینه می تازی
فلک آیا تو میدانی چه کردی با دل
زارم
چنان بازیچه ی دستت میان چرخ این
بازی
شدم مجنون میخانه ، به پای قلب دیوانه
حکیم ری بنازم من چو گشتم بنده ی
رازی
اسیر غربت دردم دلم دیوانه شد هرشب
میان موج گردابم و تو مشغول طنزای
نشستم در کنارت شب میان هر غزل
گفتم
شود روزی که می آیی مرا تو چاره می
سازی

بگو ژولیده از دردت بفهمد چرخ
افسونگر
خیالی نیست ای دنیا اگر با ما نمی سازی

گوش می کنی کلماتی ساده را
هیچ گاه نگفته ایم به هم
چقدر پاشیده ایم
چون خود کار پس داده جوهری
من به تو / تو به من
اکنون من بی تو / تو بی من
ترسناک تر از ترس یک روز نبودنمان
روزها همه هیچ و هیچ و هیچ
دیوارها بغل می کنند عکس هایمان
عکس ها خاطره را
و تلخی ها جا باز کرده میان خیالات
فاصله مان
قرص ها سر می کشند درد پشت درد
سیگاری تنها پر از تنهایی
هی دود پشت سر دود بدگفتنمان
فریاد از خارکندن دل
از داغ های چشم
از اوقات تلخی فکر
آه از خوشی های ناخوش شده مان
سگپاسی خیالات شب های شب
بی میلی زایش دوباره ای در خود
کاش پیش از فهماندن خودمان
کمی می فهمیدیم هم را
که آدم بد قصه ی خودیم
کاش...

گوبیش شیرازی
اشرفی
دختر آق رضای
داداله
دختر سلطنت مش
بهمن
بخدا ارواح بابات
بی غل و غش
ساده بگم
مرگ کاکام
میخوامت
تام میدونم
که منو دوس
میداری
اما خب حرفه
دیگه
حرف هم بادبز
جیگر زن های
ده...
پارسال بود نه
پیرارسال
چقدر زود
گذشت
من زیر سربونک
مش حیدر
می نشستم تنها
تو از اون
پنجره ی بالایی
با سرانگشت
بلورت
ماچ برام ول
می دادی...
پارسال بود که
تو باغ خودتون
میون گوجه های
کال و ترش
که گذاشتی کف
دستم
پارسال بود که
سرچشمه به من
قول دادی زن
هیچکی نمیشی
حالا امشب توی
ده ساز و دهل
می کوبن،
تو حموم رفتی
که با او سرشو
حجله بری،
خب او با باغ دارن
ملک دارن
آعیون...
قسم حضرت
عباس چکارش
کردی؟!
خب اوقتا که
خدا دو تا نبود سه
تا نبود!!
ای خدای پیرو
همو اولیه
ای همونه که به
من گفتم میری
شهرومیای، واسه
من الله بیار
تو که الله تو
سینه ت میجنبه
مرگ من
میشناسیش؟؟
کافرو گبرو برو
دخته برو
شو میرم پشت
بوم مچد و هی
داد می کنم
آااااااا حضرات
ای منو دوس
میداره
ای به من قول
داده
ای همه ی
اشرفی های تو
سینه اش
مال منه

دنیای من بی لذت و
شور و شعف باشد
دیگر تو را در خواب و
رویا هم نمی بینم
دیگر برایت سیب
ممنوعه نمی چینم
احساس من این روزها
در قلب من مُرده
آن یاس خوشبو کنج
ایوان بی تو پژمرده
رفتی و همچون ارگ بم
ویرانم کرده ای
آشفته و بی طاقت و



شیرین سلاهی

این روزها دنیای من
همرنگ تنهاییست
تو دوری و حال و
هوای من تماشاییست
این زندگی بعد از تو
دیگر بی هدف باشد

منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل
ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی